

واکنش کبیر توخی ،  
در برابر همه کاره سایت " بابا "  
و منجی وی !

---

بخش ( ۲ )

- ۱- تراکم چرا ها ، منتج به چه شد ؟
- ۲- چرا برخی اشخاص از زبان دیگران به خود تهمت می بندند ؟
- ۳- تأملی بر سوپر انقلابی و نمبر کفش پایش؟!
- ۴- نکته ای کوتاه در باب "مخفی کاری" ؛ دروغ گویی و بهم اندازی: (
- ۵- آیا کاربرد مقولات، اپورتونیزم ، رویزیونیزم و سنتریزم ، بار توهین و اهانت و دشنام دارد ؟

## ۱- تراکم چراها ، منتج به چه شد ؟

" آقای مستر X " ! تو بدرستی می دانستی که آن عضو " تشکیل " ات نگاشته ( ه . م ) را برایم می فرستد . در چنین صورت باز هم می فهمیدی که من نوشته را برای رفیق پولاد از "گروه پیکار..." می فرستم ، پس چرا اینکار را کردی ؟

چرا بار بار معذرت خواسته گپ دلت را با رقص دل انگیز زبانت - که دیگران هم بر این وجه ممیزه خنده بر انگیز و برجسته ات تأکیدی آمیخته با تمسخر ورزیده و می ورزند - بیرون انداخته از من گویا با " شرم " و " حیای " ناشی از " تربیه " فامیلی !! پرسیدی ( یعنی چند بار کلمه " ببخشید اگر گستاخی نشود " را تکرار کردی تا اینکه برایت گفتم " ضرورت به این گپ ها نیست میتوانی پرسان کنی " تا سر انجام پرسیدیکه : چه سبب است که کلان های جنبش باهم نزدیک نمی شوند؟ " . هدف ات از کار برد جملات بروکراتیک و درباری ، آیا کسب اطلاعات از وجه اختلاف من با " رهبر ساوو " نبود [ آیا تو و امثال ات به این بیت شاعر: « آخر بکف آرمت به زر و یا به سخن --- گفت زر را چه محل سخن سخن باید زد » ) بسیار علاقمند نیستید ؟ ]

\*- چرا در جریان شنیدن نقد از نویسنده 803 صفحه ای و موجه نزدیک نشدنم با وی، با سخن های گویا تشویق آمیز مرا همراهی کرده به نقد از چگونگی مراجعه اش به آن سفارت غرض آمدن اش به کشور سومی ابراز شک کردی ؟

\*- چرا در رابطه با "فرار" ایشان از آن خانه مطالبی را از من پرسیدی که من از گفتن واقعیت قضایا جداً برای تو [ که با تاکید بر این امر که تو هیچگاهی - چه در داخل کشور و چه در خارج کشور - عضو هیچ سازمان چپ انقلابی ضد سوسیال امپریالیزم روس و ضد امپریالیستهای غربی و ارتجاع نبودی ] خود داری نمودم ؟

\*- چرا در برابر سوالم - که پرسیدم آیا کدام نوشته ای از نویسنده 803 صفحه در "قطب نما" درج شده ؟ اظهار داشتی که « تمام نوشته های " قطب نما " صرفاً به قلم خودم نوشته شده ؛ منهای یک نوشته که از ایشان بوده ؟ »

\*- چرا بدون آنکه از رابطه تلفونی ات با وی سوالی کرده باشم ، گفתי که با او رابطه تلفونی داری و مسایل را بوی گزارش می دهی ؟

\*- چرا با ظرافت - مختص به متخصصین بهم اندازی - مرا مخاطب قرار داده گفتی: " به داکتر گفتم که جلد اول کتاب خاطرات زندان رفیق توخی هم نشر شده و در آن از شما به نیکویی یاد کرده است " ؟!

[ باین شگرد بسیار ظریف - عامدانه - گپی را در ذهنم شکل دادی که داکتر نزدم راجع بشما اظهاراتی کرده و ؛ اما من برای اینکه با ایشان نشان دهم که توخی بدبین شما نیست ببینید که در پیشگفتار

کتاب خاطرات زندانش از شما به نیکویی یاد کرده ... - آیا این نشانگر استادی ات در فن بهم اندازی نیست! آخر سن و سالم نزدیک 20 سال از تو بیشتر است [

این شیوه به اصطلاح "سرگپ آوردن" افراد و گپ کشیدن از آنان بسیار کهنه و دل زده شده - ولو با چنین ظرافت و توأم با رقص دل انگیز زبان مجیز گوی چون تو .

و بر یک چرای دیگر هم باید تلویحاً اشاره نمود که تو پای آن رفیق سیاسی ام را در رابطه با آمدنم به کشور محل اقامت ات روی کدام هدف بمیان کشیدی!؟

از این چراها بسیار دارم . من و هرکسی دیگری که جای من می بود چگونه می توانست با شخصی که از نزدیک وی را ندیده است ( واز سالها پیش بدینسو مطالبی درمورد خصوصیات اجتماعی، سیاسی بویژه طبقاتی وی شنیده ) بی خیال صحبت نماید و گپ دلش را بزند ؟

ارائه استدلال به شیوه بالا درمورد عدم مسئولیتم در انتقال سند 803 صفحه ( ه . م ) نباید از جانب خوانندگان چنین تلقی گردد که گویا میخواهم دل آن سنگین دلی " گوشه نشین" پشت پرده و قلب پر از پرکین ایشان را نوازش کنم تا " گناه عظیم" ی که "مرتکب" شده ام ( دادن نوشته ی 803 صفحه ای خاکه و خامه اش ! به رفیق "سازمان پیکار..." ) ؛ بگذرد و آن " گفتنی های خود را انتشار" ندهد .

آخرتوکه شخص آزاد و مستقلی نیستی ، هرآنچه برایت گفته می شود ، می نویسی . از آن جایی که " مورد حمله دشمن قرار گرفتن امر خوب است نه بد " پس بنویس هر آنچه در مغز دستکاری شده ات فرو برده شده ، تا ببینیم که دیگران در باره واقعیت طبقاتی و سیاسی تو و... حامیان پشت پرده ات ، چه گفتنی ها دارند . در این راستا دست بسته در زنجیر انقیادات درد نکنند .

من ، هرگاه توانمندی مورد تمسخر قرار دادن صدها تهمت و افتراء و بهتان و برچسپ وجعل" اسنادکتبی" و... و... را از جانب صدها اجنت پیدا و پنهان خاد و سایر شبکه های جاسوسی روس و ایران و CIA و المخابرات العامه عربستان سعودی [ که در بخشهای منتشر شده ی خاطرات زندان نام های برخی از خادی ها و یک جاسوس روسی تبار یعنی اسکالا و دو جاسوس ازبک تبار شوروی و یک جاسوس افغان تبارساواک و یک جاسوس CIA عربتبار تا کنون افشا شده و در آینده نیز اسمای جاسوسان خاد و سازمان CIA و ISI و اعضای حزب توده و اکثریت در رابطه با قضایای زندان افشا خواهد شد ] ؛ در خود نمی دیدم چگونه می توانستم دست به انتشار جلد اول خاطرات دوره زندانم بزنم و ارائه بخشهای بعدی آنرا برای خوانندگان مشتاق دانستن وقایع داخل زندان مژده دهم ؟

و تو - تویی که شخصیت چندین بعدی داری ؛ روی چه منظوری برچسب گویا «ارتباط حزب کمونیست انقلابی امریکا با سازمان "سیا"» را بر من زدی؟ معلوم است که منظورهدف معینی را تعقیب می کنی! لیکن من اگرترسی از تفتین وتوطئه های امثال تو واین سازمان های جهنمی میداشتم ، ابدأ نگاشته های مثل « فرار از آغوش خرس " در مورد گلبدین و ارتباط وی با سازمان سیا (جدی ۱۳۷۲) ؛ "درنگی مختصر؛ بر سیاست امپریالیزم امریکا در قبال افغانستان" ( 31.10.2001 ) ؛ « ملل

متحد چماق دست امپریالیزم امریکا « ( ۱۲ سر طان ۱۳۷۵ - 4-7-1996 ) ؛ « مدافعان قلم بدست طالب در تقابل با مدارک فبروری » ۱۹۹۸ ( حوت ۱۳۷۶ ) « پایگاههای نظامی امپریالیزم امریکا در جهان و آرزوی کرزی امریکایی » ؛ « پاره ای از عملکرد های گذشته سازمان CIA در امریکای لاتین؛ گوشه ای از کارکرد های سازمان CIA در افغانستان » (14-01-2009) و سایر نگاشته هایم را نمی نوشتم . این نشانگر شجاعتی است که در وجود من و تمام عناصر انقلابی و کمونیست های واقعی و حتا دموکرات های شریف و سایر قلم بدستان صادق و ضد امپریالیسم و ارتجاع - منهای اشخاصی از قماش تو - بوضاحت دیده می شود . چرا ماسک و مکیژ را از سیمایت بر نمی داری و از پشت پرده بیرون نمی شوی تا مردم بفهمند و بدانند که " رهبر " ( منافق و مکار ) لمیده در غرب شان کی است ؟ کجایی است ؟ در "پنهانکاری" ات چه رازی نهفته است؟ بیا و دست از مخفی بازی و " چشم پتکان" بازی کودکانه ات بردار و خودت را در پیشگاه مردم آفتابی کن ! اگر شهامت و جرأت اینکار را نداری ، بگذار من اینکار بوجه احسن انجام بدهم؛ همانطوری که هستی - نه آنطوری که در باره خود حرف مفت میزنی - ترا معرفی خواهم کرد .

و ؛ اما من ، برای "مستر X عزیز" عمر دراز و توان بیشتر می طلبم که در پروسه مبارزه خودش را از عمق مرداب دو رویی ها و کردار ضد کلیه صفات و سجایای پسندیده انسانی و انقلابی ، خلق فضای افتراق بین اعضای جنبش ، ، خبرکشی و خبر رسانی ، تهمت و افتراء ؛ جعلکاری و بالا نشستن های "سر دیوار" و هزار بار مهمتر از اینها ، از وابستگی به دو طیفی ای که در عقب و عقبی عقب اش وجود دارد ؛ بیرون بکشد و از آن اشخاصی که وی را بدین روز سیاه و مذلتبار انداخته بُرد و جریان برگشت اشرا بسمت ارزشهای والای انسانی و منافع مردم افغانستان و خلقهای جهان [ از طریق افشای هر دو طیف و عملکردهای آنها در افغانستان و منطقه ] رسماً به پیشگاه مردم ارائه دهد .

همچنان برای پیشوایش که به وی دستور داده تا ما را "دهن کثیف" و ... و ... بخواند ؛ و خود اتهام "کینه شتری" را بر ما بسته عمر درازتر تمنا می نمایم که زنده باشد تا در بحث های بعدی خاطرات زندان بخواند که چرا از گزارش زندان - با وجود تطمیع و فشار ها و تهدید ها و ... ، به جناب شان خود داری کردم . زنده باشد تا بخواند که زنده یاد بهمن چه گپ هایی داشت ؛ نظر رفیق مسجودی در مورد بسا مسایل ، از جمله گرفتاری اعضای مرکزی و ... چه بود ؛ رفیق انجنیر لطیف محمودی چه گفتنی های داشت و چگونه رفقای مرکزی از باور خود به مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون و این قلم ؛ همچنان با عده ای از رفقای سازمانی در پیشگاه "محکمه" دولت دست نشانده روس بدفاع برخاستند و باین عمل کرد تاریخی با سنتریسم سازمانی که ملهم از خط حرکی تحمیل شده رهبر سازمان بود ؛ برای همیشه وداع کردند .

تراکم چرا ها در اذهان رفقا بمثابه یک اصل ، راه حلش را از طریق ارزیابی دیالکتیکی و استنتاج مشخص چنین یافت ، تا رفقا هر چه زودتر از همکاری قلمی با سایت ( " آقای اکس " ) خود داری

نمایند . و اشکال فحاشی و دشنام و توهین و تهدید شخص ای که خود فاقد تمام ارزش های شریف انسانی و سجایا و نجابت یک دموکرات انقلابی است را بجان بخرند .

## ۲- چرا برخی اشخاص از زبان دیگران به خود تهمت می بندند ؟

خاک عالم بر سر نازنینت مباد که با "تکیه خنده های کودکانه" از زبان من بر خود تهمت بستی. تراکم بسا مسایل مربوط به تو و حامیان پشت پرده ات ، سبب شد ارزیابی از تو صورت گیرد از همین سبب ترا دشمن طبقاتی خود و مردم ستمکش و در اسارت قرار گرفته دانسته، یک خواهش دشمنانه از تو دارم و آن اینکه : لطف کرده حمایت گر و سازنده شخصیت سوپر انقلابیت را در دل فحش و دشنام مده که ترا در برابر اعضای " سازمانش " و در برابر رفقای " گروه پیکار " استعمال کرده است [ بعد از مطالعه جمله اخیر شاید با خود بگویی : " نه ! اینطور نیست . من او را در مقابل پولاد و تو و همگنان تان استعمال کرده ام ] . فکر نکنی که عمرم به ۷۱ سال رسیده و قضایا را همه جانبه - یعنی با میتود ماتریالیزم دیالکتیکی که تو و ناجی ات همواره از کاربرد آن دم می زنی - ارزیابی نمی توانم . این را هم در نظر دارم : کسان دیگری که در عقبی عقبیت قرار دارند ، این آدم های اساسی را ابداً از نظر دور نداشته ام ؛ حتا از سالها قبل ، زمانی که به هند آمدم . در واقع همین ها هستند که ترا واداشته اند تا در نقش آله دست ( ه . م ) قرار بگیری . باصطلاح آب را خت کنی و ماهی مورد نظر آنان را بچنگ آورده دو دسته تقدیم شان نمایی .

رک و راست گویی و صداقتم ، هم در میان فامیل و هم در میان رفقای انقلابی ؛ همچنان در میان مردم روشن و هویدا است . " آقای اکس " به جناب تان بر نخورد من سالها پیش با کسانی برخورد کرده ام که بالای خود از زبانم تهمت بسته بودند که گویا من آنها را اهانت کرده و یا برچسپ زده ام . چند دو و دشنام نثارم کن ؛ مگر اجازه بده که بخشی از آنچه در یک سلول بر من گذشت را در این مورد برای خوانندگان و رفقای انقلابی ( که بخاطر جنایات سوسیال امپریالیسم روس و جنایت امپریالیسم امریکا و سگ های قلاده بگردن خلقی ، پرچمی ، خادی ، جهادی ، بویژه شورای نظاری اش تا کنون لب خندی بر لب نداشته اند ) بگویم :

نزدیک های رهائی عمومی زندانیان سیاسی بود . « مصالحه ملی » و « عفو عمومی » زندانیان سیاسی مطرح بود . قید و بند و دسپلین و ده ها فشار استخوانشکن از روی پیکر در هم کوبیده زندانیان بر داشته شده بود . لست زندانیانی را که باید رها می شدند در سلول ها می خواندند . زندانیان هر سلول بنا بر خواهش خود می توانستند در نزد اقوام و خویشاوندانشان و یا رفقایشان بروند و در همان سلول تا زمانی که نام شان در لست رهائی خوانده شود ، روز ها و شب های انتظار بخاطری آزادی از زندان استعمار روس را بگذرانند . در همین گیر و دار ناشی از " مصالحه ملی " و رهائی زندانیان سیاسی ، من از زبان یک تن از اعضای سازمان ما که بعد از سالها وی را دیدم ، شنیدم که در یکی از

سلول های " بلاک ۵ " چند نفر چپ زندانی اند؛ منجمله جوان قد بلند که یکبار در سنبله ۱۳۵۹ گویا به اتهام عضو نفوذی سازمان ساوو در " سازمان جوانان حزب دموکراتیک خلق " به رهبری مزدک پنجشیری ( این عضو نازی KGB ) گرفتار شده بود . و من وی را در زندان صدارت دیده بودم ؛ همان سلول را انتخاب کردم ، تا در مورد زندانی شدن دوباره همین جوان قد بلند ، همچنان در باره کار و بار سیاسی رهبر ساوو و بسا مسایل دیگر که در پاکستان اتفاق افتاده بود ، آگاه گردم . چهار نفر در آن سلول هم کاسه بودند : یکی از آنها انجنیر ( ... ) عضو سازمان رهائی بود که مدت حبس وی را ۲۰ سال تعیین کرده بودند. از سازمان اخگر دو تن جوان - که هر دو محصل در پوهنتون کابل بودند . یک نفر شان جوانی بود ورزشکار که بعد از وقت تحصیلی به پیشه زرگری مصروف بود. جوان دومی ( رحیم ) خیلی ها خوش برخورد و مهربان بود. حبس های ایندو را کمتر از ده سال رقم زده بودند . هر سه زندانی چپی با همین جوان قد بلند - که این بار زیر نام یک سازمان چپ انقلابی ( د . پ ) " محکوم " به بیست سال حبس شده بود - یکجا و در یک بخش سلول بزرگ که حدود ( ۲۰۰ ) زندانی را در تنگنای خود می فشرد ، تلخی انتظار استخوان سوز بخاطر رهایی هر چه زود تر از زندان را تجربه میکردند . آنها از دیدنم ابراز شادمانی نیرو بخش نمودند . اسباب و اثاثیه ام را جا بجا کردند . روزی یکی از اعضای اخگر ( رحیم ) که با هوشیاری مناسبات بین من و همین جوان قد بلند را زیر نظر داشت ، متوجه شد که من با این جوان قد بلند در سطح یک رفیق قبلا ساوویی نزدیک نیستم ، روی همین دید ، وی تصمیم گرفت یک حرکت بسیار زشت و ناشریفانه این جوان را بمن بگوید . در حالی که به آن جوان قد بلند اشاره می نمود ، چنین گفت : " توخی صاحب این را می بینی ! استاد دوست را باسیلی زد . استاد دوست دهنش خون شد ؛ اما چیزی نگفت " . گستاخی رذیلانه این جوان قد بلند موجب شد که نسبت به وی که بار دوم زندانی شده بود ؛ بیشترشک نمایم . روزی برایش گفتم : " در سلولی که قبلاً بودم ، شنیدم که تو با استاد دوست برخورد کردی . علت آن چه بود ؟ " . وی که خودش را از ترسیم تداعی برخورد با استاد دوست ناراحت نشان میداد، چنین گفت : " گمشکو توخی صاحب ، استاد دوست رفقا را انتقاد می کرد " از سیلی زندنش سخنی بمیان نیاورد . از وی پرسیدم : " صرف بخاطر همین انتقاد از رفقا بر روی استاد دوست با سیلی زدی ؟ " از اینکه از واقعه خبر شده ام ، خوشش نیامد . چنانچه با آواز گرفته توأم با عصبانیت چنین گفت : " بهمین صاحب را توهین کرد منم زدمش ... " عمل خائینانه این بدسگال را که با کینه خادی، استاد دوست را ( به بهانه اینکه گویا رفیق بهمین را اهانت کرده ) با سیلی زده بود ؛ عمل نیکوهیده نخواندم . این عمل دشمنانه - زیر پوشش دفاع از زنده یاد بهمین - شک انقلابیم را در مورد این قصی القلب بیشتر ساخت . جوان قد بلند دو و یا سه بار از من می خواست تا اثر لنین (دوتاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک) را با وی بخوانم . من که چند سال پیش در خاد صدارت این جوان را دیده بودم که به اتهام اینکه بدستور رهبر ساوو در سازمان جوانان " حزب دموکراتیک خلق " نفوذ کرده بود ، بعداً گویا "گرفتار" شده بود و مستنطق جلاد ( قیوم صافی ) ، وی را در حضور برخی از اعضای ساوو مخاطب ساخته با خشونت

گفته بود: " او! او! تو چه هستی که تره در سازمان جوانان ما روان کردن تو واری جوانک نمی تانه در سازمان جوانان ما رخنه کنه ... " [ \* ] روی همین ملحوظ هم از مطالعه کتاب با او خود داری می کردم تا کسب هویت سازمانی در میان چپی های انقلابی نکند؛ همچنان در میان سایر زندانیان. این جوان از پیشنهاد مطالعه یکجایی کتاب لنین با من، دو هدف را دنبال می کرد، یکی اینکه می خواست بفهمد که من او را شناسایی کرده ام و یا نه؛ دیگر اینکه خودش را در میان طیف چپ و سایر زندانیان بمثابه شخصیت انقلابی تثبیت می کرد. وی برای اینکه رفیق رهائی انجنیر ( ... ) را با من در تقابل قرار دهد، نزد وی شکایت برد و آن رفیق با کنایه بمن حالی می کرد که گویا نمی خواهم کمکی برای ارتقای سطح نازل تئوریک و سیاسی رفقای جوان بنمایم. این رفیق که انسان بسیار مؤدب و مهربان و پر تکاپو و پر انرژی بود، خودش حاضر شد با این جوان قد بلند خادی کتاب دو تاکتیک لنین را بخواند و مرا با جملات و کلمات کنایه آمیز انتقاد نماید.

در یکی از شب ها از پنجره منزل چهارم بلاک پنج رو به شمال شرق می دیدیم که نیروی های مقاومت بالای عساکر مزدور آتش شان را متوجه ساخته، جنگی شدیدی را براه انداخته بودند. این جوان با دلوپسی تبادل گلوله های آتشین و درخشان نیروی های مقاومت را می پائید و شدیداً تحت تأثیر آن صحنه های وحشت انگیز جنگ قرار گرفته و فکرش در همان نقطه تمرکز یافته بود. من که در پهلویش قرار داشتم به آهستگی گفتم: " مزدوران را تباه می کنند" وی ناخود آگاه این جمله را بر زبان راند: " آن مفت است" بعداً متوجه شد که چه خطای از وی سر زده " وی را مورد ملامت قرار دادم. فکر کرد من پی به هویت اصلی اش برده ام. از همان شب شکم در مورد وی ابعاد بیشتر یافت. فردای آن کدام مطلبی را بهانه گرفت که چرا اینطور شد و آنطور شد. باز بجوابش پرداختم. روزی که با من تنها شد. مرا متهم کرد که گویا وی را جاسوس گفته ام. باز هم با همان خشونت که در برابر چنین افراد نشان می دهم وی را مخاطب ساخته گفتم: " چرا بالای من اتهام می بندی و تهمت می

[ \* ] این جمله ها را که تا کنون از یاد نبرده ام. مستنطق با تلقین همین جملات هویت کذایی وی را در ذهن رفقا بمثابه عضو اصلی ساوو و نفوذی آن در درون " سازمان جوانان حزب دموکراتیک خلق " تثبیت نماید. بعد ها شنیدم که بعد از رهائی از خاد صدارت به پاکستان نزد رفقا رفته؛ مگر مورد سوء ظن یکی از رفقا که بخاطر اعدام نزدیکترین عضو فامیلش با رهبر ساوو مخالفت می ورزید و نتیجاً ویرا که تازه در حضانت رهبر ساوو قرار گرفته بود، شناسایی کرده از مخفیگاه اش بیرون راند. جوان خادی، جریان را بمرکزش اطلاع داد. دستور گرفت بداخل سازمان ( د. پ ) در پاکستان نفوذ نماید که بسادگی در آن سازمان نفوذ کرد. یکی دو تن نفوذی قبلاً در آن سازمان جابجا شده بودند. اینها اعضای مرکزی آنرا با خود یکجا به چنگ خاد انداختند. چند نفر شان را - که من بعد ها نام ها و اسم سازمان آنان را در خاطرات زندانم خواهم نوشت - " به اعدام برابر کرد" ( آنها اعدام شدند ) و خود ظاهراً 20 سال حبس گرفت.

زنی که ترا جاسوس گفته ام " در جوابم چنین گفت: " اودیگه ات هم در پشاور مره که تی لغت زد و جاسوس گفت و از خانه بیرونم کرد " [ آن رفیق دیگرت هم مرا با لگد زده جاسوس خواند و از خانه بیرون کرد ] - ( اشاره به یک عضو علی البدل ساوو کرد که در پاکستان وی را با لگد زده از خانه ای که در آن اقامت داشت رانده بود و این شخص قبلا در باره آن عضو مرکزی ساوو در زندان یک سلسه تبلیغات و گپ هایی را راه انداخته بود که رفقا در همان سلول بمن گفتند ).

من از آن رفیق رهائی انجنیر ( ... ) بدینوسیله ابراز سپاس بی پایان می نمایم که بعد از رهائی از زندان در کارته پروان - نزدیک سینما بهارستان - مرا دیده با روبوسی و بغل کشی و گرمجوشی رفیقانه چنین گفت: " من از شما معذرت می خواهم که در آن سلول فکر می کردم ، شما با جوان سازمان تان کار سیاسی نمی کنید و باین شکل به رفقا می فهمانید که نسبت بوی شک دارید . شما کاملاً حق داشتید . من بی خبر بودم . چرا وی را بمن معرفی نکردید تا من هم بی اطلاع نمی ماندم ". کنجکاوی مرا اذیت کرده با بی حوصله گی از این رفیق خواستم تا واضحتر گپ بزند و نام آن شخص را بگیرد . وی گفت: " توخی صاحب شما باید فهمیده باشید که من کی را می گویم ( مرادش جوان قد بلند بود که از وی نام برد ) . بعضی از ریاست های خاد به منطقه " هزاره بغل " منتقل شدند [ در درون کوه خیر خانه تونل های توسط سربازان متجاوز روسی حفر شده سلاح و تجهیزات نظامی در آنجا ذخیره شده بود . زمانی که قوای متجاوز شوروی این پایگاه نظامی را ترک می گفتند ، اینهمه سلاح باید بدولت پوشالی داکتر نجیب خاین سپرده می شد ] یکی از ریاست های خاد نظامی که در رأس آن **جنرال داکتر کریم بها** قرار دارد هم به همین پایگاه نظامی انتقال داده شده ، همین شخص ی که من با وی "دوتاکتیک سوسیال دموکراسی" میخواندم ، حالا شده بادیگارد و درایور همین جنرال خاد که در هنگام اعدام زندانیان باید حضور میداشت ". در جواب این رفیق مهربان و مؤدب گفتم: " اگر وی را برایت معرفی می کردم و گپ می شارید ، هنگام "عفو عمومی" زندانیان بود ، شما می دیدید که خادی ها لست خلاصی زندانیان را به داخل سلول ها می آوردند و اسمای آنانی را که باید رها می شدند ، میخواندند . افشای این آدم برای من و برای شما خطری بار می آورد که شاید در رهائی ما تجدید نظر می کردند . اگر شما هم بجای من می بودید این جوان را در چنین روز های حساس تاریخی ابداً افشا نمی کردید " این رفیق با تمکین و با پرنسیپ خندید و دلیل ام را پذیرفت . بعد از روبوسی و بغل کشی از هم جدا شدیم .

یکی دو روز بعد از ملاقات با رفیق ( عضو سازمان رهائی ) ، هنگامیکه از حصه دوم خیرخانه مینه که در آن سال محل رفت و آمد موتر های سربازان مزدور دولت پوشالی از پایگاه نظامی روس ها بود ، در اثنای خرید برنج از یک دکان ، چشمم به موتر جیب ای افتاد که توسط همین جوان رانده می شد در پهلوی وی جنرال خون آشام خاد - این عضو اصلی KGB ( **جنرال کریم بها** ) نشسته بود و دو عراده جیب نظامی دیگر هم از دنبال آنها در حرکت بود . با آنکه گفته آن رفیق رهائی در نزد ازاعتباری خاصی برخوردار بود ، با آنها قلباً خشنود شدم که واقعیت این امر را از نزدیک شاهد بودم .



این جوان که یکی از عاملین گرفتاری اعضای مرکزی سازمان ( د . پ ) بود ؛ در این پایگاه نظامی در خیر خانه آموزش های لازمه اطلاعاتی ( استخباراتی ) دیده بعداً به خاد خارجی انتقال داده شد .  
وای نازنین عجب شرایطی آمده که همین عضو بخش خارجی خاد هم اکنون در همین کشوری که من هستم اقامت دارد . یک پایش به امریکا و پای دیگرش به ... می باشد.

بلی ، برای همین شخص و ... از جانب اسکالا "عضو پارلمان اطریش" (که در زندان پلچرخی گویا "زندانی" بود و بحث روی وی در صفحه 161 خاطرات زندان جلد اول در ج شده ) هم در زندان و هم در خارج از زندان پول فرستاده می شد . این عضو خاد خارجی و... ، هم اکنون بگونه ای ... در حضانت ... ، رهبر ساوو [ که از آغازین هفته ضربه خوردن سازمان ، کاخ کیش شخصیت ساخته شده اش در ذهن من و سایر بدام افتادگان سازمان فرو ریخت که ریخت ... ] قرار دارد .

و حال که " آقای اکس " از زبان من بر خود تهمت زده که گویا وی را جاسوس گفته ام - چون مقاطعه کاران متقلب ( درست مثل خودش ) سوگند یاد نمی کنم ؛ از آنجایی که به صداقت خود در قبال جنبش و مردم می بالم ، به صراحت ابراز میدارم که تا همین لحظه ( بلی ، تا همین لحظه ) که این سطر ها را بروی صفحه کمپیوتر شکل میدهم ، چنین گپی را در مورد این شخص - مفتن و سخت بی پرنسیپ و نهایت محیل - نه به قید قلم در آورده ام ؛ و نه بر زبان جاری ساخته ام .

### ۳- تأملی بر سوپر انقلابی و نمبر کفش پایش !

« واقعیت اینست که نه فقط نویسندگان " گروه پیکار... " ؛ بلکه مردمان بسیار زیادی، همان آقای " اکس " را که نویسندگان "گروه پیکار" هنوز اسم مشخص، محل اقامت، نام خیابان، نشانی خانه و شماره کفش پای وی را افشا نکرده است، بخوبی می شناسند؛ در این هیچ شک و تردیدی وجود ندارد . »

هرگاه با اندک دقت به مسئله بنگریم ، می بینیم که مرموز مشهور ما می نویسد " نه فقط نویسندگان گروه پیکار ؛ بلکه مردمان بسیاری مرا بخوبی می شناسند ، " ( یعنی شخصیت مشهور و معروف مرا بخوبی می شناسند ) ، یعنی شخصیت وی را بدرستی ارزیابی کرده اند و میدانند که او یک " انقلابی حرفه ای " است . و در چنین حالتی دولت محل اقامت وی همچنان باید وی را بشناسد که محرزاً می شناسد . اگر سوپر انقلابی ما ادعا نماید که دولت محل اقامت با داشتن پولیس سیاسی معروف اش ویرا نمی شناسد که بر ضد ارتشش در افغانستان گویا "جبهه" ای بر پا کرده و بر آنکشور نیز گویا "می تازد" در آنصورت این موضوع را در روشنی بیشتر قرار خواهیم داد تا خوانندگان متیقن گردند که تمامی آنانی که سایت دارند و بر ضد تجاوزگران امپریالیستی وارتجاع حاکم مزدور به کشور شان افغانستان صادقانه می رزمند چگونه از جانب پولیس های سیاسی آن کشور ها شناسایی می شوند . و اگر قضیه چنین باشد ( " که نه فقط نویسندگان " گروه پیکار... " ؛ بلکه مردمان بسیار زیادی،

همان آقای "اکس" را ... بخوبی می شناسند" ) پس چرا وی به نام و نشان مشخص خود مطلب نمی نویسد ؟ و در زیر خیمه و خرگاه به اصطلاح "تشکیل" اش مخفی بازی نموده از آنجا بر عناصر انقلابی می تازد و آنان را مورد توهین و تهدید قرار می دهد .

در پاراگراف بالا (مستر X) ما با بی حیایی حیرت بر انگیز به نویسنده "گروه پیکار..." و تلویحاً بمن هوشدار می دهد که ... نمبر کفشش را تا هنوز افشا نکرده اید و از این ببعد هم افشا ننمائید! حالا ترسش از "افشاء شدن" چه رازی را حمل می کند .

"سایت والای" ما که برای کسب معلومات از آن دور دست ها ( از افغانستان ) آرزو دارد افراد را شناسایی کند ، که فلان تشکیل تازه پا گرفته کیانند و در کجا فعالیت دارند و در رأس آنان کی ها قرار دارند و بهمین سبب چنین تشکیلاتی را با سخن های مختص بخودش - چاپلوسی های لذت دهنده - مورد ستایش قرار میدهد تا اعتماد آنان را ( که به احتمال قوی بخاطر نوشته های عناصر انقلابی شناخته شده در "بابا" ، به سایت اش رو آورده اند ) بیشتر بخود جلب نماید واز راز ها و نیاز هایشان بفهمد و "راز ها" و نیاز های آنان را برای روز مبادا گروگان گرفته ، زمانی که این تشکیلات و یا افراد و همکاران قلمی سایت اش بنابر دلایلی - از منظر ریشه مشابه دلایل من و همگنان - از سایت اش ببرند . آنگاه با خشم و کین داد بکشد و فغان بزند و آنان را بباد دشنام بگیرد ؛ حتا تهدید به افشای نظرات شان در مورد افراد نماید . آیا کار انقلابی چنین شیوه ای را تقاضا می نماید ؟

من در گذشته ها 6 و یا 7 سال قبل در باره چنین ژورنالیزم اینطور نوشتم :

« ژورنالیسم غیر وابسته و آزاد - خرد گرا ، نقاد ، پرسشگر ، ژرف کاو ، جامعه نگر - با شگرد سنجشگرانه هر رخداد و پدیده تاریخی ، سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی ، فرهنگی و ... را با ذره بین خرد مستقل و پویا ، و رها از پیشداوری های گمراه کننده و فتنه بر انگیز مینگرد ؛ زیرا که از خرد و اندیشیدن همه جانبه در شگافتن ریشه ی هر واقعه - چه در ساحه طبیعت بی انتها ، چه در گستره ی جامعه ی جنبنده ، و یا در فراخنای تفکرات انسان جوینده - روشنی می گیرد ... » ؛ « ناشرین روزنامه ها ، هفته نامه ها ، ماهنامه ها ، مجله ها و سایر رسانه های نوشتاری ، گفتاری و دیداری بشمول سایت ها ، وابسته و یا اجنت ( فقط و فقط گپ سر وابسته و اجنت است ) همزمان با فعالیت های سیاسی ، استخباراتی (اطلاعاتی) و فرهنگی ، همکاران قلمی خود را که دارای عقاید سیاسی مختلف بوده ، با شیوه های گونه گون ، من جمله افشای نام مستعار آنان به همدیگر و به نشرات رقیب؛ هکذا ابراز همسویی نظرات؛ بیان حرمت و ارادت؛ تعریف و تمجید ریاکارانه و تایید - شفاهی - مواضع سیاسی همکاران قلمی در صحبت های کاملاً خصوصی با هر یک به طور جداگانه و به ادامه آن ثبت آواز شان ... ؛ نویسندگان را در تقابل قرار داده، مضامین و نوشتار های آنها را از بستر اصلی - مبارزه علیه امپریالیسم ، استعمار و دولت ها دست نشانده و ارتجاع - | مثل دولت دست نشانده امریکار در کابل و جنایتکاران جهادی و پوششی آن ، خادی روسی شورای نظار مثل قانونی ، فهیم ، مزدک ، یارمحمد ، امر الله صالح جاسوس دو سره و گلاب زوی و ... ، باند "وحدت" و جنایاتی که سوسیال

امپریالیسم روس در افغانستان انجام داده و هم اکنون اینها و عناصر پشت پرده ، همان جنایات را در رکاب امپریالیسم جنایتکار امریکا انجام می دهند [ انحراف داده شیریه ی مغز آنها را در نقد و انتقاد از همدیگر ، می مکند .»؛

« KGB شوروی سابق یا FSB روسیه کنونی هم بنا بر مقتضیات منافع امپریالیسم روس در اساس مانند سازمان «سیا» در حوزه های نفوذش یا خارج از آن عمل می نماید. مخالفین را به اشکال مختلف — از تطمیع تا تهدید و ترور شخصیت فرهنگی یا فزیکتی و یا گماردن به مقام های بلند دولتی و... — از بستر تبلیغات علیه آن کشور بر می دارد و عوامل پیدا و پنهانش را با طرق متنوع هویت ادبی — فرهنگی و انقلابی داده از سطح پایین یک فرد عادی و ؛ حتا گمنام تا اوج شهرت و محبوبیت یک «دانشمند» و «فیلسوف» (مثل احسان طبری در ایران ) ، «محقق» ؛ «ژورنالیست» و صاحب سایت پرزرق و برق و... بالا کشیده، زمانی هم واژگان مثل " انقلابی " همه شناخت را پیشوند نام شان مینماید. به آنان آزادی عمل هم داده میشود تا خودشانرا در معرض دید و جذب آن سازمانهای اطلاعاتی زیر پوشش نهاد های عام المنفعه و... ، قرار دهند .» .

و حال لطف و مرحمت فرموده این حق را ب مردم مارگزیده ما بده که از تو سوال نمایند که اگر یک "سایت دار" چنین عمل نماید ، آیا عملکردش در اذهان خوانندگان تصاویری را بحرکت در نمی آورد؟ خودت را در پروسه مبارزه در خارج از کشور بنما که زمان در گذر است ... . در درون کشور تو که هیچگونه سابقه مبارزه با رژیم شاه خاین و داود و رژیم کودتای منحوس و ننگین ۷ ثور و گلبدین حکمتیار و برهان الدین ربانی [ « میزبان مُصلح ، و ... » ایندو جاسوس جنایتکار و خاین ملی باشد بجایش ] و تجاوزگران روسی نداشتی تا بمثابة یک فرد واقعاً انقلابی مورد پذیرش انقلابی ها و مردم داغدیده ی ما قرار بگیری ... .

کرنش و ستایش های کلیشه ای در برابر نویسنده 803 صفحه و دفاع " عاشقوار " از وی و حمله هستریک به منتقد نوشته ی وی ؛ بویژه به من و همگنان ، کدام منبع کسب عز و جاه و جبروت نیست که ترا در نزد مردم عزیز و گرامی بسازد ؛ بلکه واقعیت شخصیت اصلی ات را بر ملا و آشکار می سازد که ساخت ، و حالا کار از کار گذشته و خوانندگان آگاه و تمام اعضای جنبش انقلابی کشور همه بیصبرانه در پی شناخت تو برآمده اند .

این را شاید نمی دانستی و یا در مد نظر نداشتی که فقط و فقط ارزش کار و کردار و پیکار شخص را ، عملکرد و مبارزه متعهدانه و صادقانه ی وی در میان مردم و برای رهائی مردم از چنگال ستم و استثمار و بهره کشی طبقاتی و ارتجاع و در شرایط تجاوز و اشغال، مبارزه دلیرانه وی بر ضد تجاوز و اشغال کشور توسط امپریالیسم و شرکای رنگارنگ اش تعیین می کند نه نوستالوژی کاذبانه .[\*]

[\*] -نوس : آن حس بازگشت به وطن و آلژی به معنای فاصله است و یک معنی ی آن است که شما از دور به وطنتان عشق می ورزید . . { Nostalgia - دلتنگی برای میهن }

ارزش شمع به حد سوختن و افروختن ، و نوری است که به ماحول و پیرامون پخش کرده ، در میان جمع سوخته و دودش به هوا شده ؛ تو در کجا سوختی و افروختی و روشنایی بخش کردی ؟ تو فقط و فقط در اروپا به کار و بار دیکته شده و ضد انقلابی ات اشتغال داشته و هم اکنون داری .

اخلاق سیاسی - اجتماعی خانوادگی ما که همواره در تضاد و تخاصم و رویا رویی با دربار ( از زمان عبدالرحمن خان جلاد - منهای امیر امان الله خان - تا خانواده نادر غدار ) قرار داشته [ نه چون تو که رگ و پی و استخوانت از برکت مزایای وابستگی فامیل به دربار تغذیه شده ] و بر همین مبنا شخصیت سیاسی اجتماعی من و سایر اعضای خانواده مان شکل گرفته است ؛ هیچگاهی اجازه نمی دهد که به لاف و پتاق در باره خود متصل شویم و در برابر قدرت های حاکمه سر تعظیم و تکریم فرود بیاریم و واقعیت طبقه خود را - چه آنطوری که در گذشته های دور بوده و چه هم اکنون - کتمان کنیم ؛ مگر تو چنین نبوده یی . ازدیدرس مبارزه طبقاتی و ضد امپریالیستی و ارتجاع بخود حق دادیم که در مورد زندگی طبقاتی آنانی که بر ضد کار و پیکار انقلابی ما و هر انقلابی دیگر قرار می گیرند و لجن پراگنی می نمایند ، کاوش و پژوهش نمائیم . از همین دیدگاه یکی دو تن از رفقا از مدتی است که زندگی طبقاتی که شخصیت تو در شرایط زیست آن به ثمر رسیده را مورد مطالعه قرار داده اند . به حد قناعت بخش به این آگاهی دست یافته اند که تو به یک قشر اشرافی از تبار دیگر ؛ اما وابسته به دربار خانواده نادرغدارتعلق داری که نه تنها این تعلقات را رسماً به نقد نه کشیده ای ، بلکه با آن تعلقات - در نزد برخی ها منجمله نزد این قلم - مباهات هم کرده یی که در صورت لزوم رفقا متن مناسبات و تعلقات تانرا با دربار و خارج از آن باز خواهند کرد . . مبارزان واقعاً انقلابی ( باسابقه تعلقات طبقاتی) به طبقات حاکمه و دربار که طبیعت آنان را در آن طبقه قرار داده است ، بمجردی که به اندیشه و انقلاب پرولتری باورمند شده و خواسته اند خودشانرا پرولتریزه نمایند ، در گام نخست از طبقه شان بریده و بی رحمانه و صادقانه وابستگی اقتصادی - سیاسی فامیل شانرا به طبقه حاکمه به نقد کشیده اند و در کشور ما زنده یاد اکرم یاری از این سنخ بوده است . اینها بخاطر امر کمونیزم از جان های عزیز شان مایه گذاشته اند . و ؛ اما تو ، توهین کننده این ها را [ در حالیکه شیطان صفتانه گپ و گفت اشرا غیباً در میان سایرین به باد استهزا می گیری و خودت را مخالف اش نشان میدهی ] عاشقوار مورد حمایه قرار داده ، مخالفین سیاسی اش را اهانت می کنی و فحش و دشنام میدهی و آنان را تهدید می نمایی ؟! زیرا که نفرت عمیق از مارکسیزم - لنینیزم ؛ بخصوص مائو تسه دون اندیشه یا مائویزم داری . و مد نظر نگرفتن چنین امر مخرب از جانب یک دشمن طبقاتی برای جنبش انقلابی کشور ، خطرات و صدماتی را متوجه جنبش انقلابی خارج از کشور خواهد ساخت .

این نکته را باید بدانی : زمانی که جنبش انقلابی کشور ترا همانطوری که هستی بشناسد برای تو و امثالت پیشیزی ارزش قایل نخواهند شد . چنین روزی در حال فرا رسیدن است .

#### ۴- نکته ای کوتاه در باب "مخفی کار"؛ دروغ گوئی و بهم اندازی :

در واقع امر افرازات چنین مخفیکاری این خواهد بود که : « تو لطف کرده از من نپرس که من کیم ، کجایی ام ، و چرا اینقدر بدمستی می کنم . اگر از من چیزی بپرسی این خلاف موازین و اصول و مقررہ های مبارزه است . چشمت را بسته کن و به انقلابی بودنم ایمان بیاور که این روش خجسته بدرد جنبش انقلابی کشور میخورد ، نه کنجکاو ی در کار و بار پشت پرده ام » .

با یک جهان تاسف که رهبر سازمان ساوو ، چند تنی محدود آن سازمان « تکامل یافته به "املا" » [ - "املا"ی از میان رفته ] را میخواید به گونه ای به این باور برساند که گویا عده ای بدورش جمع اند و ایشان با آنان کار و بار انقلابی می نمایند . نباید در زمینه کار و بار انقلابی شان کنجاوی نمود و سوالی از ایشان در همین زمینه کرد . بگونه مثال از تاریخی که بخیر و خوبی با فامیل به کانادا رسیدند ، بارها گفته که جمعی را بدور خودش دارد . از آنها می آموزد و به آنها می آموزاند و از آنان گزارش می گیرد و از حال و احوال رفقا و... بدینوسیله اطلاع حاصل می کند . و حال شاگرد "وفا شعار" ش به تأسی از ایشان ، بدیگران ، بویژه رفقای پیکار ، و همگنان میخواید حالی کند که از جمله "ده ها" و شاید هم "صد ها" اعضای "جبهه" اش - صرفاً به اعضای کمیته اساسی آن که مشتمل است بر "بیست تن" - آنرا ( نوشته 803 صفحه ای را ) داده و بعداً به "رفقای بابا" !

چنین کته گوئی و کته سازی کودکی را در اذهان تداعی می کند که آرزو دارد پوقانه دست داشته اشرا چند تا نشان دهد و با کشیدن و پف کردن و بستن هر قسمت پوقانه ، آنرا بسان خوشه ای انگور در می آورد و با پف می خواهد همه ی آنها را هر چه بزرگتر سازد . پف هم حدی دارد . سرانجام پوقانه می ترکد و صدای غیر مترقبه اش صرفاً بی خبران را تکان می دهد ! نه آنانی را که کودک را بدرستی می شناسند و از لاف و پتاق کودکانه اش باخبرند .

در دو نوشته اخیر ( "سخنی که باید ... " و "افلاس نامه سیاسی ... " ) که مطابق خواست ( ه . م . بقلم منشی اش ( مستر X ) بیرون داده شده [ متن نوشته ها قرار گرفته ی نویسنده به سمع ایشان رسانیده می شود که نقل مطابق دیکته باشد - آنگاه بدست نشر می رسد ! ] ؛ نوشته شده :

« این سند مسوده ایست دست نویس به تعداد 803 صفحه که در دو CD جابجا گردیده و پس از دریافت آن، به تعداد تقریباً بیست نسخه، در دسترس برخی از اعضای "جبهه متحد ... " و سپس در اختیار رفقای (بابا) قرار گرفته که پیرامون آن، بحث ها و مناقشات دامنه داری نیز بعمل آمده است. »

تو ( مستر X ) در تمام زندگی " پربار " ات در خارج از کشور - که می توان گفت از لحاظ " چپ انقلابی بودن " در اروپا چشم به جهان گشوده یی - فقط یکبار آنهم چند سال قبل در کشور محل اقامت ایشان را دیده بودی که خود ایشان هم از این دید و بازدید در اثرش که به همین تازگی ها در سایتت بدست نشر سپرده شده ( "هرچه از دوست می رسد نیکو ست " ) یاد کرده است . ما که

عمریست در کوره سوزان خود مرکز بینی و استبداد رأی اش کباب شده ایم ، هزار بار بیشتر و خوبتر از تو ایشان را که رهبر سازمان ما بوده می شناسیم . و از آن گذشته از دوره های بسیار پیش . وی ابداً چنین نوشته ایرا بکسی نمی دهد ؛ مگر اینکه آنرا بقلم خود بنویسد و نزدیکان وی در کانادا آنرا اسکن نموده بعداً بداخل CD ثبت نمایند . چرا خودت را کته جلوه می دهی تمام نوشته ها ( 803 صفحه ) صرفاً در یک سی دی ثبت شده و برای ارسال گردیده ، که من تمام 803 صفحه را در همان یک CD ارسالی از کانادا نزد خود دارم . به احتمال کم شاید اصل وی کاپی اوراق بعد از ارسال CD برای رسیدن باشد . این سی دی که بر روی آن داغ خطوط انگشت و یا چیزی دیگر دیده می شود نشانگر این است که سی دی اصلی ارسالی شخص خود نویسنده 803 صفحه برای تو بوده که شما بعد از گرفتن گویا "بیست کاپی" (!؟) برای رفقای "جبهه" و "ده ها" کاپی (!؟) و شاید هم "صد ها" (!؟) کاپی برای "رفقای بابا" ، CD جدید را نزد خود نگهداری نموده و CD کار شده و خوانده شده را برای آن عضو از دل بیرون " تان دادید که وی آنرا به آدرس من ارسال نمود و من آنرا به رفیق پولاد تحویل دادم . ریب و ریا ، کذب و دوروغ آخر الامر افشاء می گردد. و قشر نازک طلا از روی جست ریا برداشته می شود و سیاه روی می گردد هر کی در او غش باشد . و غش تو که بدون چنین مسایل "می درخشد" .

من نامه های زیادی از رهبر ساوو – املا دارم . زمانی که به پشاور بود ، آنها با ماشین تایپ آقای ( ... ) تایپ می شد . زمانی که از پشاور به اینجا آمدند ، نامه ها در امتداد چند سال بقلم خود شان بوده ، آیا آن نامه ها هم خامه بوده اند . چه پر رویی و بیشرمی ! تو خودت در تیلیفون برایم گفتی که :

« داکتر نوشته 803 صفحه را برای چاپ برایم ارسال کرده از من خواسته که اگر کدام نقد و نظری در باره آن داشته باشم آنرا بگویم در غیر آن آنرا نشر نمایم و من در جواب داکتر گفتم که ماهم نقدی بر آن داریم **داکتر در جوابم گفت : " نقد تانرا هم چاپ کنید من اسنادی در زمینه دارم »**

بعداً به ادامه اضافه نمودی : « من بمجرد خواندن این نوشته در حدود 40 صفحه نقد بالای آن نوشتم که هنوز باقی اش مانده ، ای چه قسم نوشته است که کاملاً از خود و فامیل خود گپ زده » .

[ زمانی که جمله اخیر را برای دوستی که ترا بهتر از من می شناسد خواندم وی چنین گفت : " ( د . ه . خان) خو افتخار فامیلی دارد ، تو چرا از فامیل خودت حرف نمی زنی که چکاره بودند و چه کردند؟! ]

ببین ! در غیاب نویسنده 803 صفحه با چه تمسخر از وی ونوشته اش یاد می کنی و در برابرش گنده زانو بر زمین زده سر تعظیم و تسلیم فرود می آری . و از وی چون بردگان زر خرید عهد عتیق به دفاع بر می خیزی؟! ( درست مانند مسعود ، فهیم ، قانونی ، عبدالله عبدالله ، یارمحمد ، معلم اعطا ، دستگیر پنجشیری ، مزدک و سایر همتبار های وابسته شان به دستگاه جاسوسی KGB ( FSB کنونی روسیه ، که در برابر قوای متجاوز امپریالیزم امریکا و شرکا ، از امپریالیزم روسیه فدرال به نقد و

انتقاد می پردازند و در خفا در خدمت منافع امپریالیزم روس ؛ چون گذشته گام برمی دارند و به کشور و مردم خیانت می کنند .

در همان آغاز سخن بالای این نگاشته ، تو خودت مگر نگفتی که : " نوشته داکتر برایت رسیده یا نه ؟ « شاید برای تبرئه ات بگویی من ترا از سر گرفتم که از تو اعتراف بگیرم و بفهمم که رفیق ما " خود سرانه این کار را کرده است." و من در جوابت از تو تشکر کرده چنین گفتم : " بلی نوشته را گرفتم " .

در صحبت تلفونی بعدی از من خواستی که به " نوشته " ات که راجع به نقد رفیق پیکاری آنرا رقم زده یی گوش دهم ، هدف ات از این گپ این بود تا بمن بفهمانی که نوشته از خودت است نه از نویسنده 803 صفحه، در حالی که نوشته دفاعیه ( در واقع توهین نامه تو ) بقلم و یا دیکته ( ه . م ) بوده که از طریق ایمل یا تلفون برایت رسیده است . زمانی که خواندن "نوشته ات " را به پایان رساندی از تو خواستم که :

« این نوشته توهین آمیز را که از ( خط سنتریستی و اپورتونیستی ) رهبر ساوو پشتیبانی نموده یی نباید منتشر نمایی همچنان کلمه "خود سرانه" را که به آن عضو "جبهه" تان بکار برده اید، بخاطر بار بسیار زشتی که دارد و توهینی که به رفیق پیکاری شده آنرا نیز از داخل "نوشته ات " بردار و یا آنرا نشر نکن که رفیق پیکاری جوابت را میدهد " . تو گفتی : " منم جوابش را میدهم . منکه چیزی کرده نمی توانم این خواست جمع است " . بیدرنگ برایت گفتم که رفیق پولاد بازهم جوابت را می دهد و تو فرمودی که " بازهم جوابش را می دهم « !

چند روز پیش از ماجرای نوشته 803 صفحه ای ، زمانی که از تو خواستم با رفیق پیکاری تماس بگیر ( قسمی تفهیم نمودی که این شمائید که طبق خواسته شما عمل می نمایم ، ورنه ما هردو با هم صحبت نداریم ) حرفم را پذیرفتی و با وی تماس گرفتی . سه یا چهار روز پیش از آنکه " نوشته " ات را برابم بخوانی ، زمانی که از تو خواستم در زمینه نقد رفیق پولاد با وی تماس بگیر تا به نتایجی مطلوب برسید . ( ظاهراً روی احترام بمن ) "لطف" کرده برای بار دوم هم با وی تماس گرفتی واز وی خواستی که شما هم نقد تانرا بر روی سایت تان بیاندازید و منم همزمان نقدم را پیشکش خوانندگان می نمایم . این رفیق با شهامت و صادق برایت قول داد که از انداختن مجموع 803 صفحه بر روی سایت "پیام آزادی" فعلاً خود داری خواهد کرد . بزعم خودت گویا وی را فریب داده در بام بلند بالا کردی وزینه را از زیر پایش برداشتی - قول و قرار گذاشتن با وی بخاطر همزمان نشر کردن دو نقد از دو طرف در دو سایت ( سایت "بابا" و سایت "پیام آزادی" ) و بر خلاف قول " مردانه ! " خود عمل کردن - در وجه مناسبات شخصی - همین مفهوم را در اذهان تداعی می کند که تو یک پله بین ، دو رو ، منافق ، ریاکار و ناصادق هستی ؛ مگر تو این حرکت بی شرمانه را با پر رویی یک آدم بی پرنسیپ ، فرصت شناس و فرصت طلب ؛ انجام دادی و از آن لذت بردی . زمانی که نقد رفیق پولاد بر روی سایت "پیام آزادی" برقرار شد ، تو کاربرد مقولات سنتریزم ، رویویونیزم ، اپورتونیزم را از جانب وی به (

نویسنده 803 صفحه) بهانه قرار داده بر وی حمله کرده، اهانت اش نمودی. منطقاً تو حق دفاع از (ه. م.) در برابر نقد رفیق پولاد را (که گویا به نویسنده 803 صفحه اهانت نموده است)؛ نداشتی. تو اصلاً چه کاره هستی که به چنین عملی که به تو ارتباط نداشت؛ دست‌یازیدی. نویسنده "شکر خدا" که تا کنون زنده است و "دارد سیستم سرمایه داری جهانی را کالبد شکافی می نماید" و "هرچه از دوست می رسد...." را می نویسد و؛ اما تو که همیشه در پی فرصتها می باشی چنین فرصتی را که در اصل زمینه سازش تو خود بودی، نتوانستی نادیده بگیری که از یکسو به تو امکان داد ابراز وفا داری - ریاکارانه - به ایشان نمائی و از سوی دیگر با دشمنی که با عناصر واقعاً انقلابی داری گند و کثافت دهندت را بجانب آنان (رفیق پولاد و بعداً من و همگان) پرتاب کردی. و آنگاه از این "شهکار" ات در بهم اندازی لذت بردی و مزدهی "پیروزی" ات را (که از آن بوی خیانت می آید) بر یک انقلابی کمونیست و همگانش، به آنانی که در عقبی عقب‌ت قرار دارند، دادی. (هر کی دورغ گوید " ... " هر کی به چنین توطئه ای دست یازیده باشد باز هم " ... " ).

زمانی که متیقن شدم که تو از سنتریزم نوشته 803 صفحه ای عاشقانه بدفاع برخاسته یی و از این خط تا آن مرزی بدفاع برخاسته یی که دیگران را توهین و تهدید می کنی ودهان "کثیف" و نا انسان و بی شرف میخوانی. زمانی که کاملاً به این نتیجه تمرکز کردم و به این برآیند رسیدم که رابطه تو با نویسنده 803 صفحه در ظاهر رابطه ایست مریدی و مرشدی (که البته تو در نقش مرید دلسوز خودت را به "درخت پر بار" شخصیت سیاسی ایشان آونگ نموده یی و در پی خواسته هایت می باشی و ایشان همچنان در نقش « برادر بزرگ با نام و نشان و محبوب القلوب همگان و بسیار پر مسئولیت »، ترا تحت الحمایه اش قرار داده در فکر و ذکر آنست تا ترا از گزند زمان در امن و امان نگهدارد. و از جانبی دیگر تا هرکی کار و بار گذشته اش [مسایل مربوط به جنبش و سازمان جوانان مترقی و مسایل ایدئولوژیک - سیاسی طور اعم، و مسایل مربوط به چگونگی و چرایی گرفتاری حدود 32 تن دیگر از اعضای سازمان ساوو و اعدام شش تن و بسا مسایل پشت پرده] را بخواهد زیر و رو و ارزیابی نماید، انگشتان دست شخصیت سیاسی اش توسط تو - که در این امر از آموزش های لازمه - در مکتب توطئه و... - برخوردار می باشی -؛ قطع گردد. و تو با کمال میل به چنین امری تن در داده یی؛ زیرا که بر مبنای یک خط حرکی مشخص و داده شده گام بر می داری.

گفتی: " داکتر از من می پرسد که رفیق توخی از من چه می خواهد؟ " و من سوالاتم را وجهه اختلافم و برخی مسائل دیگر را در رابطه با عدم هماهنگی خود با ایشان مطرح کردم که تو از صحبت هایم یادداشت بر میداشتی. قسمی که من صدای کشیدن قلم ات را بر روی سینه درشت کاغذ می شنیدم، چنانچه از تو خواستم که یاد داشت نکن، زیرا مغالطه صورت می گیرد. از نزدیک با هم صحبت می کنیم (که خود قصه ای دارد). زمانی که از سنتریزم نویسنده 803 صفحه بدفاع برخاستی آنگاه من با برافروختگی در مورد نویسنده 803 صفحه مطالبی را بیان داشتم که توبکلی خاموش مانده در جوابم هیچگونه ابراز نظری نکردی. جریان را به "همگان" انتقال دادم. آنها تصمیم این قلم،



مبنی به آمدنش به کشور محل اقامت تو ( که از همان اوایل ، مسافرتم را بکشور محل اقامت بنا بر دلایلی لازم نمی دیدند ) بمن مشوره دادند که از مسافرت به کشور محل اقامت تو و از تماس با تو ، منصرف گردم . در نتیجه با پرداخت جریمه مبلغ 250 دالر ، تکت تورنتو به ... کنسل نمودم و تکت دیگری به کشور هالند که هدف اصلی مسافرتم همانجا بود ؛ خریدم . زمانی که متوجه شدم از ناحیه آمدنم به شهری محل اقامت دچار تردد و دو دلی شده ام ، بخاطر جلب اطمینان بیشترم ، از یک رفیق ساوو نام بردی و اظهار داشتی : « ... رفیق سازمانی شما برایم گفته که : " من به پیشوازش ( بلی همین کلمه "به پیشوازش" را بکار بردی ) در میدان هوائی رفته رفیق خود را یکرست به خانه ام می برم و بعد از چند شبی شما آمده وی را با خود برده می توانید " و گپی های دیگر را هم از زبان آن رفیق عزیز - بخاطر اطمینانم - برزبان آوردی که موجب خاطر جمعی ام گردد . و به کشور محل اقامت تو بیایم .

من بنا بر خواست رفقا که با دقت قضایا را دنبال می کردند و شناخت بیشتری از تو داشتند ؛ همچنان تصمیم خودم ، مبنی بر شناختی که در این اواخر از " شخصیت سیاسی " ات کسب کردم ، از آمدن به کشور محل اقامت ات و ارسال مطلب به سایت خودت ( "بابا" ) خود داری نمودم .

انسان چقدر بر روی و دیده درای باشد که از گفته اش انکار نماید و اما تو از جانب من آزاد هستی و هیچ مانعه در کار نیست میتوانی تمام گفته های تیلیفونی ام را در صورتی که آنهمه را ثبت کرده باشی بر روی سایت خودت بگذار ؛ مسئولیت نشر آن بدوش خودت است نه من . اگر آنرا برای اعضای جنبش بفرستی ، اینرا اصولی میدانم و از آن استقبال می نمایم . " اسناد " به اصطلاح کتبی و شفاهی که گویا برای نادیده گرفتن دشنام ها و اهانت ها و " خاموش " ساختنم از نشر آن سخن بمیان آورده یی ، چنین " اسناد " ی جعلی هیچگونه ارزش حقوقی و سیاسی و انقلابی ندارد . از دورغ گویان و جعلکاران و ساخته کاران و بهم اندازان دو روی ، مثل تو ومنجی ات چنین کار ها به آسانی ساخته است ، بجز تقلید آوازم . من سالها قبل از عادت های بهم اندازی ات توسط دوستانی که از تو شناخت منطقی دارند ، آگاه شده بودم . منجی ات هم که همین مشکل ترا دارد ، منتهی بگونه ای دیگر ( در این زمینه مثال هایی دارم ) از این خصایل " حمیده " تو بی خبر نیست . از تخصص ات در بهم اندازی و افتراء و جعل کاری اطلاع دارد و از همین سبب ترا بمثابه همدم و هموند و همراز و هم نیازش برگزیده تا در مقابل نقد دیگران از ایشان غُر بزنی و دندان خایی نمایی و سایرین را توهین و تهدید کنی و آنان را فاقد شرافت انسانی و انقلابی بخوانی . و توهم که در زمینه ، خط حرکی مختص بخودت را دنبال می کنی ، با چنین خواستی با خوشی همسویی نشان دادی . و دست بدین اعمال سخت ننگین و ضد ارزشهای والای انسانی زدی ، که نتایج افشاگرش چون خنجری همیشه بر هنجره مکار و روبه گونه ات فرو خواهد رفت و بر پیشانی ات اینرا خواهد نوشت ... .

## ۵- آیا کاربرد مقولات اپورتونیزم ، رویونیوزم و سنتریزم ، بار توهین و اهانت و دشنام دارد ؟

« ، ولی در عین زمان، از اطلاق اتهاماتی خرده بورژوامآبانه همچون " رویونیوسم " و اهانت های دیگر شخصی به نویسنده نوشته مزبور انتقاد نموده و این شیوه برخورد را، هیچگاهی به سود جنبش و مبارزه انقلابی نمی دانند. " تأکید از بابا است ) »

آیا کاربرد مقولات اپورتونیزم ، رویونیوزم و سنتریزم ، خرده بورژوامآبانه بار توهین و اهانت و دشنام دارد ؟ و یا نمایانگر نگرش و موقف شخص در پروسه مبارزه طبقاتی و ملی و جایگاهش در پهلوی خلق و یا در رویا روی با خلق می باشد ؛ و یا به بیان دیگر آیا اپورتونیزم ، رویونیوزم و سنتریزم مقولاتی اند بیانگر اعمال و کردار و موقف فکری و سیاسی مبارزین در قبال رخداد ها و مسایل حاد ملی طبقاتی و جهانی ؛ و یا کاربرد درست و دقیق آن به افراد و اشخاصی که مضمون درونی چنین مقولاتی را در نگرش ها، عملکرد ها، رفتار ها و بینش های خود بازتاب میدهند ، اهانت و دشنام است؟

نویسنده در پاراگراف بالا از روی "حسن نیت" از اطلاق مقوله هایی ؛ چون اپورتونیزم ، رویونیوزم ، سنتریزم ، خرده بوژوا و... که از جانب رفیق پیکار در نقدش از نگاشته 803 صفحه ای ( ه . م ) ناگزیراً زمینه کاربرد پیدا کرده است را به سود جنبش نمی داند [ جنبش یعنی یاران شناخته شده و تا کنون شناخته نشده ی ( ه . م ) که آنان را در حضانت خود قرار داده و در برش های حساس زمان سنگ فلاخن دست اش ساخته ، آنان را بر فرق انقلابی هایی که در پی کاوش و پژوهش ، علت گرفتاری و اعدام یاران و بربادی سازمان ساوو و... برآمده اند ؛ می گوید ] .

از همین سبب بلکه نویسنده 803 صفحه خودش را هیجان داده کف زرد و سرخ و سیاه بر دهان آورده و برای تحکیم مواضع به اصطلاح " انقلابی " اش رفیق پولاد را بخاطر کار برد این مقولات گویا " اهانتبار " مورد توبیخ ، اهانت و تهدید قرار داده ، و از منجی اش ( ه . م ) بدفاع بر خاسته است .

عملکرد وی ، کردار و اعمال کاهنان معابد فرعون های زمانه های گذشته را در ذهن متبادر می سازد که از بی توجهی و بی احترامی برخی از متمدین و سرکشانی که پی به حقایق کذب و ریای فرعون های زمان برده ، به آرامگاه خدایان شان بی اعتنایی می نمودند ، بدفاع برخاسته و برای اینکه رعایای ساده اندیش پی به چنین واقعیتی مدهش در مورد خدایان شان نبرند ، برملا کنندگان راز چنین خدایانی را با برانگیختن ذهنیت ها ، قربان می کردند و سرکشان واقعیت نگر را که در پی افشای حقایق در تکاپو بودند ؛ در آتش خشم شان می سوختاندند . نویسنده همچنان چنین نقشی را در برابر ( ه . م ) ؛ می بازد و به آرزوی این است تا " آتش خشم " مردم و جنبش را متوجه رفیق

پیکاری ، من و "همگنان" نماید و خودش را بمثابة متولی ارزشهای "متبرکه" و بجا مانده از یک مارکسیست - لنینیست "بی همتای" کشور در اذهان تثبیت کند .

این پراکنجه شده در میان چپ انقلابی اروپا ؛ نقش مقولات را [۱] در افهام و تفهیم رخداد های سیاسی - اقتصادی - نظامی و... ، و جر بحث های سیاسی بخاطر اتخاذ راه ها و طرق سرنگونی طبقات حاکمه و مسایل از همین برش [۱] ؛ مگر نمی داند .

من در مقاله « ملل متحد، چماق دست امپریالیزم امریکا » مورخ ( ۱۲ سر طان ۱۳۷۵ - 4-7-1996) مفهوم مقوله را چنین بیان نمودم :

« تمام مقولات و واژه ها از خود معانی و مفاهیمی دارند. این معانی و مفاهیم در فرآیند کار و کردار اجتماعی انسان پوینده و جوینده جان گرفته، بیان مختص و مشخص و یا عام و کلی را در قالب کلمات گنجانیده، به وسیله همان قالب ها، واقعیت های روینده ، یا میرنده را متجلی ساخته اند. یا به بیان اکادمیک : کلی ترین مفاهیم و معانی که در جریان یک علم تدوین شده، اساس و بنیاد آن علم را تشکیل داده، به ارتقا و تعالی بعدی و آتی آن علم خدمت کرده اند . مقوله نامیده می شوند. کلیه شعب علوم و فنون از خود مقولات و واژه های دارند. به طور مثال در علم فزیک: قوه، مدار، مرکز، فرار، جاذبه و ... ؛ در علم اقتصاد : کالا، ارزش، ارزش اضافی، ارزش مصرفی، کار اجتماعاً لازم و ... ؛ در علم سیاست : دموکراسی، دیکتاتوری، کاپیتالیزم، سوسیالیزم، تئوکراسی، سکولاریزم ، اپورتونیزم ، سنتریزم ، رویونیوزم و... ؛ در علم روان شناختی: به خودائی، خویش جدا سازی، خویش اندودی، عقده، حقارت ، خود شیفتگی ، سادیزم ، ماسوخیزم و ... ..

نهاد ها و موسسات خادم (به هر طبقه ای که تعلق گیرند) بر مبنای هر علمی که بیخ و بنیاد گرفته باشند، مفاهیم خود را توسط مقولات و واژه های همان علم \_ در اندک لحظه \_ در ذهن خواننده یا پژوهشگرانی که کم یا بیش در مورد آن اطلاع دارند؛ به تصویر میکشند. اما مقولات و واژه هایی هم هستند که ظاهراً بازتاب محتوای درونی خود بوده ؛ مگر در ماهیت امر ، واقعیت هایی را در بطن خود حمل مینمایند که با جوهر اصلی شان در تعارض و تقابل دایمی قرار دارد. یا به کلام دیگر مضمون مقوله ی متضاد خود را حمل می نمایند؛ همانند مقوله "ملل متحد" .»

این وحدت ملت ها نبوده ؛ بل اتحاد طبقات حاکمه کشور هاست برای حراست منافع طبقات شان . و ؛ اما در اینجا و در این بحث ( بحث نقد رفیق پیکاری) در مورد نگاشته رهبر ساوو ، مقوله اپورتونیزم و سنتریزم مصداق عملی و مشخص داشته دور از مضمون درونی خود مقوله بوده نمی تواند .

زمانی را کاملاً بخاطر دارم که در داخل سازمان رفیق بادانش ما ( بهمن ) که در زیر شکنجه های دژخیمان خاد اسطوره آفرید ، تئوری سه جهان ( ترجمه شده از پیکنگ رویو - چاپ چین ) را در داخل حلقه آموزشی می خواند و بحث روی آن جریان داشت . زمانی که از خواندن آن فارغ شد

اولتر از همه ، از من [\*] پرسید : " رفیق نظرت در مورد این تئوری چیست " ؟ . منکه آرزو داشتم با شتابی روشنفکرانه اولتر از همه نظرم را در مورد بیان نمایم . این تئوری را ارتجاعی و ضد انقلابی خواندم ، و نکته ای که بر آن پافشاری نمودم ، این بود که تئوری سه جهان ساخته و پرداخته دین سیاوپین می باشد که بنام مائو تسه دون بیرون داده شده ... ، [\*\*] سایر رفقای حلقه ، همچنان نظرات شان درمورد ضد انقلابی بودن این تئوری را با صراحت بیان کردند . بهر رو ، رفیق بهمن همچنان نظرات حلقه را مورد تأیید قرار داد . من از رفیق بهمن پرسیدم که نظر " سر سفید " در زمینه چیست ؟ [ رفقا رهبر سازمان را در حلقه به همین اسم و رسم یاد می کردند مگر رفیق بهمن ایشانرا صرفاً با گرفتن نام اصلی با اضافه پسوند خان ( هـ . خان ) یاد میکرد و بعضاً بجای " ... خان " ، " داکتر " خطاب می نمود ] زنده یاد بهمن با اندکی مکث اظهار داشت : « هـ . خان " تا کنون این تئوری را ضد انقلابی ارزیابی نکرده ، نظرش این است که باید منتظر بود تا قضایا روشن شود و اسنادی در زمینه بدست ما برسد ! » .

چند ماه بعد زمانی که رهبر ساوو، رفیق بهمن ، رفیق لطیف محمودی و دو رفیق دختر از فامیل شان ( قسمی که قبلاً به بودن اینان در خانه ما صحبت شد ) و رحیمه توخی در خانه حضور داشتند ، در رابطه همین تئوری ، بحثی باز شد . رفیق بهمن ، من ، رفیق لطیف بر این امر پافشاری کردیم که مدتها از نشر این تئوری ضد انقلابی سپری شده و ما تا کنون در رد آن کدام نوشته ای بیرون نداده ایم . " سرسفید " که بعد از چند ماه به همان نتیجه ای که سازمان رسیده بود ، باور مند شده بود ؛ نظرش را اینچنین بیان کرد : " باوجود ضدانقلابی بودن این تئوری ، ما روی این دلیل ( .... ) نباید در زمینه سندی بیرون بدهیم " .

من دلیلی را که ایشان در زمینه ( رد تئوری سه جهان با نوشته ای از ساوو بطور رسمی ) پیش کشید بنا بر ملاحظاتی در اینجا نمی توانم پیشکش جنبش انقلابی کشور نمایم . جای اصلی چنین دلیلی در اثری که در نظر دارم آنرا به پایه تکمیل برسانم ، یعنی " بر سازمان ما ساوو چه گذشت " می باشد . و اما در این مجال تلویحاً بدان اشاره می نمایم که : بر مبنای همین تیز ، معامله گرانه .

[\*] رفیق زنده یاد بهمن می دانست از سالها قبل - آنگاهی که گوینده رادیوی چین فقط با گفتن " رویونیوم معاصر " ( و نه نام گرفتن از شوروی ) از حزب کمونیست آن کشور تلویحاً انتقاد میکرد و اخبار داخل چین و جریانات انقلاب فرهنگی و نشرات مثل " نه تفسیر... " و دموکراسی نوین ، شش اثر نظامی ، چهار رساله فلسفی و سایر آثار رفیق مائو را یک تن از نزدیک ترین اعضای فامیلم که در آنزمان در پیکنگ محصل بود ، برایم می فرستاد و من مواد ارسالی را در اختیار رفقای "جریان دموکراتیک نوین " قرار می دادم . [

[\*\*] رفقای اخگر نخستین کسانی بودند که ماهیت رویونیستی - اپورتونیستی این تئوری ضد انقلابی را با شلاق انتقاد برملا ساختند و در زمینه نوشته ای هم بیرون داده بودند . یاد این رفقا و یاد رهبران شان که در زندان پلچرخی در زیر شکنجه های وحشیانه جلاان خلقی اسطوره ها آفریدند، گرامی باد ! [

( دلیل عدم نشر رسمی نظر سازمان در مورد رد تئوری سه جهان) سه و یا چهار سال بعد از بدام انداختن اعضای مرکزی [ توسط دو تن ] و اعدام شش تن رفقای مرکز که بر ضد این تئوری موضع داشتند ؛ یک حرکتی بسیار ننگین و شرم آور و ... از جانب مسئول ساووی خارج از کشور ( ساووی که بعد از گرفتاری رفقای مرکزی نه کدام ارزش و نه کدام اعتبار انقلابی برای سازمانهای انقلابی و نه برای مردم داشت ) صورت گرفت که موجب بر افروختگی سازمان های چپ انقلابی طور اخص و هواداران شان طور اعم گردید . در همان سال ها ، " انتقاد آبکی " در زمینه این افتضاح از جانب مسئول ساوو در یکی از نوشته هایش صورت گرفت که " عذری بود بدتر از گناه " . [ \* ]

این شیوه تفکر معامله گرانه که بازتابی است از خصایص طبقه خرده بورژوا در وجودقشر روشنفکران طبقه ، که نه خواسته اند با این تفکر و سایر خصیصه های مخرب این طبقه برخورد انقلابی و رادیکال نمایند . همچون خصیصه ها ، منجمله تفکرات معامله گرانه تا سالیان سال اعراض مخرب اش را - هم در پراتیک و هم در تئوری - نشان میدهد. چنین موضع گیری چه را می رساند ؛ جز سنتریزم که لنین آنرا اپورتونیزم شرم آگین می نامد .

خصایل ، سجایا و صفات افراد عمدتاً ناشی از موقعیت شان در طبقه ای است که در چنبر آن زیست می نماید ؛ یعنی تفکرات ، شیوه نگرش در ارزیابی پدیده ها ( چه در گستره طبیعت بی انتها ، چه در فراخنای اجتماع جوینده و چه در حوزه تفکرات معرفت جوی انسان با جهان هستی و پیرامون بخاطر تغییرات در آن به نفع زیست بهتر و متکاملتر ) همه و همه ناشی از شرایط طبقه ای است که نهال شخصیت فرد در آن نوه زده ، رشد کرده ، و به ثمر رسیده است .

آنگاهی که فرد با شناخت جامعه و قوانین عینی که بر آن حاکم است پی می برد ، خود و طبقه اش را می شناسد . و یا در طبقه ای که نهال شخصیت اجتماعی اش از ایدئولوژی آن طبقه تغذیه شده

[ \* ] رهبر ساوو ، با آنکه نگاشته هایش را بگونه جمع آوری کرده (چنانچه یک نوشته ( " سیمای واقعیت ساوو " ) را که از هند با خود آورده بودم از من گرفت و دوباره آنرا مسترد نکرد . ( منهم روی نزاکت از دوباره خواستن آن منصرف شدم .) با آنها آرزو دارم تمام نوشته های ایشان ، بخصوص "نیاز مبرم جنبش" را دستیاب نموده با دقت باز نگری کرده بر تمام آن تراوشات فکری ایشان که ثمره بخشی از عمر عزیزشان می باشد و آنرا در نبرد با سوسیال امپریالیزم و استفاده از مارکسیزم لنینیزم ( که با رد اندیشه ما ئوتسه دون که خود خلای است بس هولناک در مارکسیزم - لنینیزم) و برخی کمی ها و کاستی و لغزشها و افت و خیزها و نگرش های سطحی و سنتریستی همراه بوده ، حاصل نموده اند؛ نقدی بنویسم . من و شماری از رفقا در آن زمان که فاقد دانش انقلابی به مفهوم سطح لازم شناخت از پدیده های سیاسی - اقتصادی - نظامی و ... ماحول و پیرامون و محیط خارج از کشور و منطقه و جهان و اثرات کنش و واکنشهای مشخص و مجرد و ... پدیده ها، بالای یکدیگر و ارزیابی چنین پدیده ها بر مبنای رهنمود های ماتریالیزم دیالکتیک و تاریخی ، در آن زمان بودیم ، بنابر همین علت به فهم و درایت و کاردانی و کارفهمی شجاعت و شهامت و استواری و پیگری و مخفی کاری و شناخت دوست از دشمن و سطح بلند شم سیاسی ایشان ؛ باور ساده اندیشانه و کور کورانه (ولی صادقانه ) داشتیم ...

، قرار می‌گیرد و بدفاع از منافع مادی و معنوی آن طبقه بر می‌خیزد و در برابر سایر طبقاتی که این منافع، خواسته‌ها و آرمانها را به اشکال پیدا و پنهان تهدید می‌کنند و برای براندازی آن، راه‌ها و اسلوب‌هایی را جستجو می‌نمایند، [۱] و با شیوه‌های از پیش آزمون شده و یا شگرد‌های نوینی که در جریان مبارزه طبقاتی به مشخصات و خصلت‌های آن در پروسه شناخت مواجه شده و بافت‌های درهم و برهم آنرا صاف و شفاف نموده است؛ متصل می‌شوند [۲]، موقعیت خودش در طبقه، و بدینگونه بقا و استحکام طبقه‌اش را در میان سایر طبقات و به همین نهج در برابر طبقات متخاصم با چنین شیوه‌ها و اسلوب‌ها؛ مسجل و مستحکم می‌سازد. در راستای همین تلاش - بخاطر حیات جمعی طبقه و یا طبقات دارای منافع مشترک - آنگاهی که فرد و یا پیشتانان و رهروان؛ و نمایندگان گروه‌ها، سازمان‌ها و احزاب سیاسی این طبقات در جوش‌جوش و یا در حالات و اوضاع‌ای که سکون نسبی بر مبارزه طبقات حکمفرماست، با هم سرشاخ می‌شوند و برای وضاحت دادن و اثبات حقانیت موضع طبقاتی‌شان در قبال حالات و اوضاع جاری و ساری [۳] در تقابل‌های نوشتاری یا گفتاری و یا در نشست‌های رویا روی تریبونی و یا نهاد‌های سیاسی، پارلمانی و حقوقی [۴] مرام‌ها، نیت‌ها، خواسته‌ها و جایگاه‌های طبقات‌شان را بدون کار برد مقولات سیاسی، اقتصادی سوسیالوژیک و ده‌ها و صد‌ها مقوله سیاسی، اقتصادی، نظامی دیگر (بمثل در اقتصاد لیبرالیسم یا لیبرالیست؛ میکانتلیزم یا میرکانتلیست و ...؛ و در سیاست، پارلماناریزم یا پارلماناریست؛ رویوزیونیزم یا رویوزیونیست؛ اپورتونیزم یا اپورتونیست؛ بلانکیزم یا بلانکیست؛ آوانتاریزم و یا آوانتاریست و امثالهم و در اشکال جامعه‌شناسی سیاسی (سوسیالوژی) خرده‌بورژوا، کمپرادور و مثالهای از این بیشتر) قادر نیستند به طرف مقابل؛ همچنان به سایر اقشار روشنفکر بر خاسته از میان طبقات متضاد و متخاصم؛ انتقال بدهند

بگذار برای خوانندگانی که تا کنون خاطرات زندانم را مرور نکرده‌اند از داخل جلد اول گپی را در رابطه با کاربرد مقولات در اینجا نقل نمایم تا مقایسه‌ای یک انقلابی دارای هویت مشخص و اسطوره ساز نبرد جنگ مقاومت و یک شخصی که سراسر زندگی به اصطلاح "چیپی" اش فقط و فقط در اروپا دستخوش بگو مگو‌هایی عمدتاً دیکته شده و قسماً خود خواسته و ... بوده است؛ در اذهان تداعی گردد:

» از نخستین باری که من و انجنیر نادر علی زنده یاد در همین "پنجره چپ" با هم دیدیم و با گرمی خاصی همدیگر را در آغوش کشیدیم ... بعداً که با زنده یاد انجنیر نادر علی ... دیدم، با همان چهره باز و لبان پر خنده اش؛ چنین گفت: "رفیق ... من با شما صحبتی دارم ..." در جواب این مرد آهنین اراده و با تمکین ابراز داشتم: "انجنیر صاحب هر وقت خواسته باشید با کمال میل صحبت خواهیم کرد، من چه وقت پیش تان بیایم؟" وی با تبسمی مهر آفرینش چنین گفت: "نه، نه، من خودم پیش شما می‌آیم" بی‌درنگ گفتم: "هر طور ی شما خواسته باشید ...". خواننده‌گان گرامی مبادا در این فکر اندر شوند که گویا من - منی متواضع و شکسته قلم - بزرگ نمائی می‌نمایم.

من خودم را بمثابة عضو کوچکی از جنبش کمونیستی کشور دانسته ، از بزرگی و بزرگ نمایی ، خود نمایی و خود ستایی و خود مرکز بینی ، جداً اجتناب می ورزم ، این امراض بویناک روشنفکران خورده بورژوا را می گذارم به آنانی که در فکر آندند . من به خاطری این مبارز بسیار شجاع و با تبحر که مرگ را ببازی گرفته بود ، و در برابر رفقاییش ، در برابر مردمش ، شاخ و شاخچه های درخت پر بار شخصیت بزرگ اش رو بر زمین کرده بود را به تصویر می کشم ، تا به نی های میان خالی وبی ثمر ؛ اما قدر بر افراشته و بالا بلندتر از درختان پر میوه ( که با تبختر خود را والا تر و گرانقدرتر از دیگران می پندارند و توقع دارند سایرین به " صداقت " شان - چیزی که فاقد آندند- بی چون و چرا باور داشته و به آنان تاسی کنند ) ، حالی نمایم که رهبران شجاع و فرجاد جنبش چپ انقلابی کشور، در برابر رفقا و دوستان ، و در برابر خلق های تحت ستم این سرزمین، چپسان متواضع ، مؤدب ، صمیمی ، صادق ، راستگو و راستکار بوده اند .

... انجیر صاحب نادر علی ... با استواری از جایش برخاسته به طرف توشک ای که بروی آن نشسته بودم آمد . از جایم بلند شده به پیشوازش شتافتم ... از وی خواهش کردم که بر جایم نشسته به بالشت تکیه نماید . در حالی که بر پائین توشک می نشست با تواضع و مهربانی گفت : " نه همینطور خوب است رفیق توخی " . بنابر چشمدید هایم در گذشته ، میدانستم که از دهای هزار دهان زندان ( که هر سلول آن به مثابه دهان و کام و دندان بود ) ، ابدأ اجازه نمی داد که دو برادر ، دو رفیق ، بخصوص دو رفیق از دو سازمان جداگانه با گذشته مشترک در یک سازمان ، به تنهایی و بدون دغه دغه خاطر گپ و گفتی داشته باشند . با در نظر داشت این امر به انجیر صاحب نادر علی گفتم : " انجیر صاحب ما را در جریان صحبت تنها نمی گذارند، امید که این مشکل را در نظر داشته باشید ! " وی با خیال راحت و بدون اضطراب در جوابم گفت : " در رابطه با مشی سازمان می خواهم مطالبی را با شما در میان بگذارم ، ببینم شما در این مورد چه نظر دارید ... من حدس زدم که انجیر صاحب موضوع اصلی صحبت را در رابطه با مشی سازمان ساما ، به سبب حضور آن سه " مهمان ناخوانده " باز نخواهد کرد . ... در هر صورت انجیر صاحب که متوجه آن سه تن شده بود ، نخواست در قسمت مشی سازمان موضوعات لازمه را باز نموده در مورد آن بحث نماید . به خاطرمانده که استاد دوست با چه جمله ای سوالش را مطرح کرد . فقط مفهوم جمله اش را کاملاً به خاطر دارم که با لحن جدی انجیر صاحب نادر علی را مخاطب ساخته گفت :

" انجیر صاحب من مشی سازمان ساما را یک مشی رویزیونیستی میدانم "

انجیر صاحب نادر علی با شنیدن واژه " رویزیونیستی " طوری حساسیت نشان داد که با جدیت و با آواز آمیخته با ناراحتی ، در جواب استاد دوست اظهار داشت : " گمشکو استاد، این کلمات را استعمال نکن ... استاد دوست بلافاصله در رابطه با یکی از عملکرد های ساما نقطه نظرش را با صراحت بیان داشت و آنرا به نقد کشید. که نقد استاد مؤید نقد من نیز ... انجیر صاحب مشابتهت های آن عملکرد را با عملکرد های مبارزین فلسطین مثال داده بدینگونه از آن عملکرد ناموفق سازمان به دفاع برخاست

. بادلایلی که در رد آن عملکرد ( با لحن آرام و ملایم و رفیقانه) از جانب من ارائه شد ، این مردصادق فروتنانه اظهار داشت : " درست است رفیق توخی ، این یک عمل اوانتاریستی بود ، اینرا می پذیرم. نقد تان بجاست . " من به ادامه حرفش اظهار داشتم : " ببینید انجنیر صاحب ، شما وقتیکه استاد دوست در جریان صحبت مقوله روزیونیزم را در رابطه با مشی سازمان بکار برد ، با اندکی ناراحتی گفتید : " گمشکو استاد این کلمات را استعمال نکن ... " ، حال شما خود تان مقوله " اوانتاریزم " را برای افاده نادرستی این عملکرد بکار بردید . انجنیر صاحب ما هر گاه با علم مبارزه طبقاتی سر و کار داشته باشیم از کار برد مقولاتش منصرف شده نمی توانیم ... " ؛ " این مرد بسیار شجاع ... با یک لبخند گرمی بخش فضای صحبت را رنگی رفیقانه تری بخشید ... » .

این انقلابی فروتن و اندیشمند در اثنای صحبت ، گفته اش ( مقوله روزیونیزم را نباید بکار برد ) را با ظرافت خاصی ؛ یعنی با گفتن واژه (آوانتوریسم ) بجای ماجراجویی به نقد کشید .  
و حال اگر گنده دهن ای درست ، مثل سمارق زهر آگین از محیط اروپا سر بکشد و ادعا نماید :

« آی نیرو های مترقی ! آی جنبش ! آی مردمی که سوپر انقلابی چون مرا تا کنون بخوبی نشناخته اید ! بدانید و آگاه باشید که من ، نخستین فردی هستم که به کشف بزرگی دست یافته ام . و آن اینکه اطلاق مقولات اپورتونیست ، روزیونیست ، سنتریست ، خرده بوژوا مآبانه ، به یکتا رهبر انقلابی بی رقیب و صد در صدر اصولی ، شجاع و صادق جنبش چپ افغانستان [ ] که از سالها بدینسو مرا در پناه خود گرفته و همواره دست نوازش بر سر و صورتم کشیده و به برای تثبیت هویت چپی ام کمکی در خور ستایش نموده و از من سوپر انقلابی جور کرده [ ] ؛ اهانتی است بس خطیر که از دهن کثیف نویسنده پیکاری و همگنان ؛ توخی ، رحیمه توخی و سایرهمگنان بیرون شده و این توهینی است بس بزرگ که بیرحمانه و از روی کین و عناد به چنین شخصیت بی بدیل [ ] که هم غازی شده و هم شهید و هم توانسته با تمام اعضای فامیل محترم سلامت به کانادا برسد و حالا دارد ماهیت اپورتونیستی اوانتاریستی تشنه قدرت چون تره کی و بی بند و بار و لیبرال و انضباط ناپذیری (مجید) ؛ و درباری ترسنده از انقلاب ( یاری ) و... را در 803 صفحه و صد ها صفحه ی دیگر که آنرا برای نام نویس مخالفینی که در آینده هرگاه سد راهش قرار گیرند آماده دارد [ ] ؛ شده است . و اینان که برآستی اوپورتونیست اند و ضرباتی کاری بر جنبش چپ انقلابی زده اند ، این مقولات بواقع بیانگوی شخصیت اصلی همین ها است و کاربرد آن در مورد آنان ( مجید و یاری و فیض احمد و... ) ثواب هم دارد . پس به پیش بسوی تائید سخنان حکیمانه رهبر گرانقدرم در مورد اوپورتونیست های واقعی ، یعنی یاری ، مجید ، فیض احمد و... . و دهن کشیفانی را که در پی تخریب وی و شناخت من پای لـج کرده اند ، نیز بشناسید . و اینان بویژه پیکاری و مشاور جاسو شناس ویرا از صفوف تان برانید که خطراتی از همین قبیل شما را نیز تهدید کردنیست ! »



و حال نازی ( ه. م ) ، یعنی مستر اکس ادعا کرده که " نقدش " در باره نوشته ایشان زمانی که شخص خودش اجازه نشر نوشته 803 صفحه اشرا به "بابا" بدهد ، آنکا نوشته 803 صفحه را به نقد خواهد کشید . جناب منشی بخوبی اینرا میداند که آتش ظلم و تعدی ، چور و چپاول ، کشت و کشتار و تجاوز بر زنان و جوانان ، پدران و مادران توسط جهادی ها در پیشا پیش آنان جاسوسان روسی شورای نظاری و آتش جنایات طالبی و آتش نه سال دوره اشغال - دوره کشت و کشتار هزاران انسان بی دفاع توسط ارتش جنایت کار امپریالیزم امریکا و شرکاء - تا کنون آب دیگ این " خامه " را گرم نساخته ، چه رسد به پخته شدنش [ تا جایی که من اطلاع دارم این نگاشته (803 صفحه) از همان آوانی که ایشان مع الخیر صحیح و سلامت با تمام اعضای فامیل از پاکستان به کانادا تشریف آوردند دست بنگارش این نگاشته زدند . از اینکه در پای آن نوشته تاریخ 2005 را داغ کرده اند ، معلوم نیست به چه منظوری اینکار را کرده اند ] و از همین سبب شرطی که ( مستر X ) بر نقد خود از 803 صفحه گذاشته هیچگاهی به قوام اش نخواهد رسید ؛ زیرا که تنوره و فوران آتش چندین هزار درجه کوه های آتشفشان ... هم این خامه را پخته نخواهد کرد . آیا به این نمی گویند نوع دماغوژی ( از همان نوع مسعودی اش که در ظاهر با روسها گویا جنگ ( جنگهای نمایشی، یعنی جنگ زرگری ) می کرد ؛ مگر در پشت پرده از آنان دستور می گرفت ) .

## بقیه دارد

---